

برگزیده ها

مصطفی فاتح

سیاست انگلیس در ایران

مصطفی فاتح در کتاب پنجاه سال نفت ایران* (بخش سوم، فصل هفتم: صنعت نفت ایران در موقع جنگ [دوم جهانی] و بخش دوم و سوم فصل دوازدهم با عنوان: نتایج سوء سیاست انگلیس [در ایران]، دربارهٔ سیاست انگلیس در ایام جنگ و پس از آن به طور مستند نشان داده است که انگلیس تا پایان جنگ دوم جهانی برای حفظ هندوستان مستعمره اش در برابر روسیه، و نیز برای استفاده از نفت در برابر تجاوز احتمالی آلمان، به هر کاری دست زده است که یکی از آنها هجوم ارتشهای انگلیس و روس به ایران در سوم شهریور ۱۳۲۰ است که بیطرفی کشور کوچک ایران را

* چاپ اول، ۱۳۳۵، چاپ دوم ۱۳۵۸. چاپ دوم به ترتیب با پیشگفتار دو صفحه ای حسن رضوی به تاریخ خرداد ۱۳۵۸ و «آغاز سخن» سی صفحه ای مصطفی فاتح به تاریخ اسفند ۱۳۳۴ منتشر گردیده است. کتاب دارای ۱۴ فصل در ۶۸۳ صفحه است. با این عنوانها: ۱- نفت از آغاز تا کنون، ۲- نفت از نظر علمی و صنعتی، ۳- مبارزه و رقابت در راه نفت، ۴- نفت خاورمیانه و اهمیت آن، ۵- انرژی اتمی، ۶- تاریخچهٔ نفت جنوب ایران، ۷- دنبالهٔ تاریخچهٔ نفت، ۸- نفت شمال ایران، ۹- کشمکش بر سر نفت ایران، ۱۰- قیام ایران برای استیفای حق خود، ۱۱- قصور و غفلت شرکت نفت، ۱۲- نتایج سوء سیاست انگلیس، ۱۳- علاقه مندی دیگران به نفت ایران و غفلت متصدیان امور، ۱۴- جریان ملی شدن نفت ایران، و فهرست نامها. ←

نادیده گرفتند در حالی که «مدعی بودند برای برقراری صلح و آزادی وریشه کن کردن زور و قلدری هیتلر و موسولینی سلاح برداشته اند». فاتح تصریح می کند که این تهاجم به پیشنهاد انگلیس انجام پذیرفت. وی اظهار نظر صریح دولت انگلیس درباره سیاست آن دولت درباره ایران را که در چهاردهم آبان ۱۳۲۰ به صورت بیانیه ای «خطاب به ملت ایران» از رادیو لندن پخش شده نقل کرده است که در آن آمده است انگلیسها به ایران و هیچ کشور دیگری دوستی بی غرض ندارند زیرا «در سیاست بی غرض نمی توان بود»....

در «برگزیده» های این شماره، نخست صفحاتی از «صنعت نفت ایران در موقع جنگ» را از این کتاب نقل می کنیم و سپس سیاست انگلیس در ایران در ایام جنگ و پس از آن را. از مطالبی که در صفحات بعد آمده است روشن می گردد:

۱- حمله به ایران در شهریور ۱۳۲۰ به پیشنهاد انگلیس بوده است. به علاوه دولت انگلیس برای توجیه اقدام خود درباره دولت ایران و مردم ایران دروغهای بسیار به مردم انگلیس و جهانیان تحویل داده است.

۲- انگلیس که خود در حمله به ایران مقدم بوده است، پس از مدتی کوتاه در می یابد که ممکن است دولت شوروی پس از پایان جنگ از تخلیه ایران خودداری کند و هند مستعمره انگلیس و نفت ایران در معرض خطر قرار گیرد. پس به استالین پیشنهاد می کند با ایران پیمان سه جانبه ای امضاء کنند. محمد علی فروغی ذکاء الملک نخست وزیر ایران در آن موقع بحرانی چون امضای آن قرارداد را به سود ایران تشخیص می دهد آن را امضا می کند، اگرچه با این کار از سوی عده زیادی مورد انتقاد قرار می گیرد. اگر فروغی این پیمان را امضاء نکرده بود، پس از پایان جنگ، ایران و سازمان ملل متحد قادر نبودند شوروی را وادار به تخلیه آذربایجان کنند و به عمر حکومت پیشه وری پایان دهند.

→ فاتح فارغ التحصیل رشته اقتصاد از دانشگاه کلمبیا، نیویورک بود. بازگشت او به ایران مقارن بود با زمانی که شرکت نفت ایران و انگلیس در صدد تأسیس اداره ای در تهران برآمده بود زیرا تا آن زمان کارهای شرکت نفت به توسط سفارت انگلیس انجام می گرفت. وی در اداره مرکزی شرکت نفت با سمت معاون ایرانی آن اداره به کار مشغول شد و تا سال ۱۳۳۰ عضو ارشد ایرانی شرکت نفت بود. در آن سال، پس از تصویب قانون ملی شدن نفت و پیش از آن که کارکنان بیگانه از ایران اخراج شوند از دستگاه نفت کناره گرفت و در صدد تألیف این کتاب برآمد. وی در مرداد ۱۳۵۷ درگذشت.

احمد رضوی در پیشگفتار تصریح کرده است که فاتح «شاه را با تمام وجودش دشمن می داشت و همه آرزویش سرنگونی او بود.» زیرا شاه نه فقط به اندرزهای او درباره پیروی از اصول آزادی و دموکراسی توجهی نکرد بلکه به بهانه و اتهامات پوچ فاتح را دوبار به زندان افکنده و ثمره چندین سال زحمت و تحقیق او را برای تألیف جلد دوم همین کتاب که انتقادات صریحی از خاندان پهلوی در آن درج شده بود، به آتش کشانیده بود....».

۳- رضاشاه پس از آغاز جنگ دوم جهانی و قطع صادرات نفت از ایران، شرکت نفت را تحت فشار قرارداد تا بی توجه به قرارداد ۱۳۱۲/۱۹۳۲ تا پایان جنگ سالانه مبلغی به طور ثابت به ایران پردازد. دولت انگلیس در حالی که در نبرد با آلمان سخت درگیر بود به ناچار قبول می کند که شرکت نفت تا پایان جنگ سالانه مبلغ ۴ میلیون لیره به ایران پردازد که البته پرداخته است. سید حسن تقی زاده در خاطرات خود به شرح، و سلیمان بهبودی در کتاب رضاشاه... به اختصار به این موضوع اشاره کرده اند.

صنعت نفت ایران در موقع جنگ

از موقعی که جنگ دوم جهانی آغاز گشت و تا دو سال بعد از آن صنعت نفت ایران مواجه با اشکالات بسیاری گردید. پیشرفتهای سریع قوای آلمان در اروپا موجب شد که بازارهای اروپای شرکت نفت از دست آن برود و صادرات ایران محدود به بازارهای شرقی گردد. در سال ۱۹۴۰ که ایتالیا وارد جنگ شد دریای مدیترانه میدان نبردهای دریایی گشت و حمل نفت با کشتی مشکل شد. غرق کشتیهای نفتکش سبب شد که حمل نفت ایران به انگلستان در ۱۹۴۱ به کلی متوقف گردد و هر کشوری سعی می کرد احتیاجات نفتی خود را از نزدیکترین نقطه ممکنه که مسافتش کوتاه تر و خطر غرق شدن کشتیها هم کمتر باشد به دست آورد. در نتیجه بروز این مشکلات میزان استخراج نفت ایران رو به تقلیل رفت و در سال ۱۹۴۱ تقریباً به شش میلیون و نیم تن رسید.

از همان اوایل جنگ دولت ایران به شرکت تذکر داد که کاهش استخراج که موجب کسر درآمد آن خواهد بود باید به یک وسیله ای جبران گردد. اولیای دولت انگلستان و مدیران شرکت خطر عدم رضایت ایران را خیلی زود احساس کرده و در صدد چاره جویی برآمدند. چند ماه پس از آغاز جنگ لرد کدمن به تهران آمده* و به دولت پیشنهاد کرد که برای دوره جنگ و بدون رعایت کاهش استخراج مبلغ معینی به طور در بست به دولت ایران پرداخته شود. دولت این پیشنهاد را قبول کرد ولی برای تعیین مبلغ مدتی بین دولت و شرکت مذاکرات جریان داشت. تا این که بالاخره به چهار میلیون لیره در سال قطع گردید. این مبلغ از حداکثر درآمد دولت در سالهای قبل از جنگ هم زیادتر بود و شرکت در مقابل فشار دولت تسلیم گردید. از سال ۱۹۴۰ تا آخر سال ۱۹۴۴ شرکت سالی چهار میلیون لیره را به دولت پرداخت و ضمناً مقرر گردید که اگر افزایشی در استخراج روی دهد به طوری که درآمد دولت طبق مواد امتیازنامه از مبلغ چهار میلیون لیره تجاوز نماید مبلغ بیشتر عاید دولت

* این آخرین سفری بود که لرد کدمن به ایران کرد و او در سال ۱۹۴۱ فوت نمود.

گردد.

فاصله بین آغاز جنگ و هجوم ارتش متفقین به ایران در شهریور ۱۳۲۰ فرصت بسیار مناسبی را برای ایران پیش آورد که نظریات خود را به شرکت بقبولاند و بسیاری از مطلعین عقیده داشتند که اگر توجه دولت تنها معطوف به افزایش درآمد نبود بلکه به سایر نکات هم توجهی می شد دولت می توانست به سهولت اشتباهات گذشته خود را جبران کند و لااقل تعدیلی در مدت امتیاز یا محدود کردن حوزه امتیازیه بنماید. متأسفانه این فرصت گرانبها هم از دست رفت و استفاده ای از آن نشد.

تردیدی نیست که هجوم ارتش متفقین به ایران در شهریور ۱۳۲۰ در درجه اول برای این بود که راهی برای رساندن مهمات جنگی به روسیه به دست آورند. ولی ضمناً نمی توان انکار کرد که حفظ صنعت نفت ایران برای متفقین هم نقش عمده ای را در این تهاجم داشته است و برای آن که خوانندگان به اهمیت فوق العاده نفت پی برند شرح زیر را از کتاب «خاطرات جنگ» سروینستن چرچیل (جلد سوم صفحه ۴۲۳) نقل می کنیم:

«احتیاج به رساندن مهمات جنگی و هر نوع لوازم و تدارکات دیگر به دولت شوروی و مشکلات عظیمی که راه دریای منجمد شمالی در برداشت توأم با امکانات سوق الجیشی آینده به طور آشکار ایجاب می کرد که ارتباط کامل با روسیه از طریق ایران برقرار گردد. معادن نفت ایران یک عامل مهم جنگی محسوب می شد. یک میسیون فعال و کثیرالعدد آلمانی خود را در تهران مستقر کرده بود و آلمانها شهرت و آبروی بسیاری برای خود تحصیل کرده بودند. منکوب کردن شورش عراق و اشغال سوریه از طرف قوای انگلیس و فرانسه که هر دو کار پس از زحمت و نگرانی بسیار به نتیجه رسید نقشه خاوری هیتلر را از بین برده بود. ما فرصت را برای عملیات مشترک با روسها با خوشی تلقی کرده و به آنها پیشنهاد کردیم که اقدامات مشترکی بنماییم. من درباره شروع پیکار با ایران نگرانیهایی داشتم ولی دلایلی که بر له آن اظهار می شد جای بحثی باقی نمی گذاشت. من خوشوقت بودم که ژنرال ویول در هندوستان است و می تواند عملیات نظامی را سرپرستی و هدایت کند. در تاریخ یازدهم ژوئیه ۱۹۴۱ کمیته هیأت وزیران از رؤسای ستاد تقاضا کرده بود که اقدامات نظامی مشترک با روسها را در ایران تحت مطالعه قرار دهد و در صورتی که دولت ایران از اخراج جماعت آلمانی که اکنون در ایران استخدام شده اند امتناع نماید نظر بدهد. در تاریخ هیجدهم ژوئیه رؤسای مزبور توصیه کردند که در مذاکرات با دولت ایران ما نظر جدی و محکمی اتخاذ کنیم. این نظر قویاً مورد تأیید ژنرال ویول هم بود که روز پیش تلگرافی به مضمون زیر به وزارت جنگ مخابره کرده بود:

«نظر تساهلی که نسبت به ایران می خواهید اختیار کنید برای من مفهومی ندارد. برای دفاع هندوستان واجب است که آلمانها را هم اکنون از ایران خارج نمایم. غفلت در این باره موجب تکرار همان وقایعی خواهد شد که در عراق رخ داد و ما توانستیم به زحمت و به موقع با آن مقابله نمایم. نهایت لزوم را دارد که با روسها در ایران تشریک مساعی بشود و اگر دولت کنونی ایران حاضر نیست که تسهیلاتی در این باب فراهم نماید باید جای خود را به حکومتی بدهد که این کار را خواهد کرد. مادام که جنگ روس و آلمان به جایی نرسیده باید بی درنگ برای حصول مقصود حداکثر فشار اعمال گردد». در تاریخ ۲۱ ژویه من در جواب ژنرال ویول تلگراف کرده و به او گفتم هیأت وزیران فردا وضع ایران را مطالعه خواهد کرد. من به طور کلی با نظر شما موافق هستم و میل دارم که اولتیماتومی از طرف انگلیس و روس به ایرانیان داده شود که یا آلمانها را بدون معطلی اخراج کنند و یا به انتظار عواقب باشند. مسأله این است که اگر ایرانیان امتناع نمایند چه قوایی ما برای پیکار حاضر خواهیم داشت. رؤسای ستاد پیشنهاد کردند که عملیات محدود به جنوب باشد و برای این کار ما دست کم یک لشکر که از طرف نیروی هوایی کوچکی یاری شود لازم داشتیم تا بتوانیم معادن نفت را تصرف کنیم. چنین نیرویی باید از عراق آورده شود در حالی که ما در آن جا عده کافی حتی برای حفظ امنیت داخلی هم نداشتیم. در خاتمه رؤسای مزبور گفته بودند که اگر در طی سه ماه آینده نیرویی باید به ایران اعزام شود جانشین آنها را باید از نیروی خاورمیانه تأمین نمایم. در تاریخ ۲۲ ژویه وزیر خارجه (سر اتنونی ایدن) نظر خود را در این باره به شرح زیر برای من فرستاد: «امروز صبح درباره فشار به ایران من مطالعات بیشتری کردم. هرچه بیشتر راجع به امکان اجرای این مسأله مطالعه می کنم آشکارتر می گردد که همه چیز مربوط به توانایی ما در تمرکز دادن قوای کافی در عراق است تا بدان وسیله قادر به حفظ معادن نفت ایران باشیم. بسیار خطرناک به نظر می رسد قبل از این که از لحاظ نظامی ما توانایی چنین کاری را داشته باشیم حتی به فشار اقتصادی هم مبادرت نمایم زیرا شاه کاملاً متوجه به ارزش معادن نفت برای ما هست و اگر ملاحظه کند که ستیزی با ما در بین هست محتمل است که قدم اول را او بردارد. گزارشهایی که ظاهراً مورد اعتماد باشد به ما رسیده که ایرانیان در مرزهای روسیه و عراق و در ناحیه معادن نفت تمرکز نیرو داده اند. امیدوارم به اسرع اوقات مساعی لازمه به کار برده شود که قوای ما در عراق تقویت یابد. اگر ما بتوانیم چنین کاری را قبل از آن که روسها در جنوب دچار شکست سختی شوند انجام دهیم امید آن هست که بتوانیم اراده خود را بدون اعمال قوه به ایرانیان تحمیل نمایم. ولی نباید اقدامات دیپلوماسی ما از تجمع نیروی نظامی ما سبقت

ایران شناسی، دوره جدید، سال ۱۵

گیرد و الا نتیجه آن بسی وخیم خواهد بود. عامل دیگری هم در کار است که لزوم افزایش نیرو را در عراق ایجاب می نماید. اگر روسیه دچار شکست شود ما باید حاضر باشیم که معادن نفت ایران را خودمان اشغال نماییم زیرا در چنین صورتی فشار آلمانیها به ایرانیان برای اخراج ما قابل تحمل نخواهد بود».

نقل مطالب فوق آشکار می سازد که نفت ایران چه اهمیت به سزایی در جنگ داشته و علت تهاجم ارتشهای بیگانه به ایران تا چه حد مربوط به نفت بوده است.

هنگامی که ژاپن وارد جنگ شد وضع نفت ایران شکل دیگری پیدا کرد، زیرا در مدت کوتاهی ژاپنیهها توانستند جزایر اندونزی و کشور برمه که هر دو منبع مهمی برای تحصیل نفت متفقین بود از دست آنها بگیرند و معادن نفت ایران تنها منبعی بود که می توانست احتیاجات متفقین را در شرق تأمین نماید. علاوه بر این در سال ۱۹۴۲ که عملیات جنگی در آفریقای شمالی شدت یافت و ارتشهای متفقین برای تصرف شمال آفریقا نبرد را آغاز کردند نفت ایران عامل مهمی در پیشرفت آنها بود... (ص ۳۱۴ - ۳۱۶).

سیاست انگلیس در ایام جنگ

علت اصلی هجوم ارتشهای انگلیس و روس به ایران در شهریور ۱۳۲۰ همان بود که چرچیل در جلد سوم کتاب خود راجع به خاطرات جنگ دوم جهانی ذکر کرده است و ما جملاتی از آن را در صفحه ۳۱۵ نقل کردیم. بیطرفی کشور کوچکی مانند ایران برای مقاصد جنگی دول بزرگ نقض گردید و کشورهای بی که مدعی بودند برای برقراری صلح و آزادی و ریشه کن کردن زور و قلدری هیتلر و موسولینی سلاح برداشته اند، با ما همان کاری را کردند که آلمان با نروژ و بلژیک و هلند و دانمارک کرد. نکته مهم این است که این تهاجم به پیشنهاد انگلیسها صورت گرفت و همان طور که چرچیل نوشته است دعوت به حمله ایران از طرف او عنوان شد. روسها سعی بودند که تهاجم مزبور مشترکاً صورت گیرد و تا اطمینان حاصل نکردند که انگلستان هم در این کار شرکت خواهد کرد حاضر به اقدام نبودند. چرچیل در کتاب خود این مطلب را به شرح زیر تأیید کرده است:

«در تاریخ ۱۳ اوت مستر ایدن سفیر روس مستر مایسکی (Mr. Maisky) را در وزارت

خارجه پذیرفت و راجع به متن یادداشتهایی که بایستی به ایران ارسال شود توافق حاصل کردند. این قدم دیپلماتی قرار بود که آخرین کلام ما باشد. مستر مایسکی به وزیر خارجه ما گفته بود: پس از تسلیم یادداشت به ایران دولت روسیه شوروی حاضر خواهد بود

عملیات نظامی را شروع نماید ولی چنین اقدامی را بدون شرکت ما انجام نخواهد داد» (جلد سوم - صفحه ۴۲۶).

حال ملاحظه کنید سیاستمداران انگلیس حمله به ایران را به چه نحو توجیه کردند. در تاریخ ششم اوت ۱۹۴۱ (۱۴ مرداد ۱۳۲۰) مستر ایدن در مجلس مبعوثان انگلیس چنین گفته بود:

«امروز در ایران عده زیادی آلمانی می باشند. تجربه گذشته در کشورهای متعدد نشان داده است که آلمانها چه سیاح و چه متخصص و چه تحت عنوان دیگر در هر کشوری که در ایام بحرانی باشند فوق العاده برای آن کشور خطرناک هستند. بدین لحاظ ما توجه دولت ایران را معطوف به این نکته کرده ایم که این عده زیاد آلمانی در آن کشور برای خود ایران خطرناک است. امیدوارم که دولت ایران این خطاری را که ما با کمال دوستی و صمیمیت به آن کرده ایم مورد توجه قرار داده و اقدامات لازمه را برای مقابله با این وضع بنماید».

در ماههای تیر و مرداد ۱۳۲۰ دولتین روس و انگلیس تدارک‌های هایی به دولت ایران تسلیم داشتند که اخراج قسمت عمده از آلمانیهای مقیم ایران را درخواست می کرد. در پاسخ این اظهارات دولت ایران اطمینانهای کافی در مراقبت نسبت به رفتار کلیه اتباع بیگانه و عدم امکان بروز مخاطراتی از عده محدودی آلمانی که در ایران مشغول کارهای معینی بودند داده شد و برای مزید اطمینان دولتین مزبور اقدامات مقتضی برای کاستن عده زیادی از آلمانها هم به عمل آمد ولی دولتین مزبور قانع نشده و در سوم شهریور به ایران هجوم آوردند و در یادداشت‌هایی که به نخست وزیر وقت دادند مطالب گذشته را درباره اخراج آلمانها تکرار نمودند.

دلیل تهاجم به ایران چنان که عنوان شده بود حضور عده ای آلمانی در ایران و لزوم اخراج آنها بود ولی در تاریخ هشتم شهریور دولتین روس و انگلیس یادداشتی به دولت ایران داده و تقاضا کردند که «دولت ایران باید تعهد نماید که مانعی در راه حمل و نقل لوازمی که شامل ادوات جنگی نیز خواهد شد و از وسط خاک ایران بین نیروهای انگلیس و شوروی به عمل خواهد آمد قرار نداده بلکه تعهد نمایند وسایل تسهیل حمل و نقل این قبیل لوازم را که یا به وسیله راه آهن و یا از طریق هوا حمل می شوند فراهم سازد».

نقل دو قسمت دیگر از کتاب چرچیل مطلب را واضح تر می سازد. در صفحه ۴۲۷ جلد سوم کتاب خود چنین می نویسد:

«نظر به سرپیچی دولت ایران (از قبول تقاضاهای ما) به ژنرال گوئی نن (General

Guinan) که فرمانده ما در عراق بود در تاریخ ۲۲ ژوئیه* دستور داده شد که خود را حاضر برای اشغال پالایشگاه آبادان و معادن نفت و همچنین معدن نفت واقع در ۴۰۰ کیلومتری شمال معادن مزبور نزدیک خاتقین بنماید. پاسخ ایران به یادداشت مشترک انگلیس و روس به تاریخ هفدهم اوت رضایت بخش نبود و بنا بر این تاریخ ورود ارتشهای انگلیس و روس به ایران برای روز ۲۵ اوت تعیین شد».

و در صفحه ۴۲۸ همان کتاب می نویسد:

«مقاومت ایران چنان به سرعت درهم ریخت که تماس ما با کرملین تقریباً دوباره جنبه سیاسی را پیدا کرد. قصد اصلی ما از پیشنهاد حمله مشترک انگلیس و روس به ایران برای این بود که راه ارتباط بین خلیج فارس و دریای خزر را باز کنیم. به علاوه ما امیدوار بودیم که به وسیله همکاری مستقیم بین ارتشهای انگلیس و روس روابط نزدیکتر و دوستانه تری با متفق جدید خود برقرار سازیم. البته ما هر دو توافق کرده بودیم که یا آلمانها را اسیر کرده و یا از ایران اخراج کنیم و نفوذ و تحریکات آنها را در تهران و جاهای دیگر از میان برداریم. مسائل عمیق و نغز راجع به نفت و کومونیزم و آینده ایران پس از جنگ در مرحله بعدی قرار گرفته بود و به نظر من دلیلی نداشت که مسائل مزبور مانع دوستی و حسن نیت طرفین باشد».

سر ریچارد بولارد (Sir Reeder Bullard) که هنگام جنگ سفیر انگلیس در ایران بود کتابی به نام «بریتانیا و خاور میانه» (*Britain and The Middle East*)، نوشته و در صفحه ۱۳۴ آن کتاب از اشغال ایران به شرح زیر دفاع می کند:

«بسیاری از ایرانیان و بعضی نویسندگان خارجی مدعی شده اند که به هر صورت متفقین می توانستند بدون اشغال ایران هم به هدف خود (که حمل مهمات به روسیه بود) نائل گردند. تنها راه دیگر غیر از اشغال این بود که ما ایران را تهدید به اشغال کنیم تا به مقصود برسیم لکن تهدید مزبور رجحان اخلاقی به اشغال نداشت بلکه تأثیر کمتری هم در برداشت. ارسال مقادیر زیاد کالا و مهمات از طریق ایران به روسیه فقط با کنترل وسایل ارتباطی ایران و حفاظت وسایل مزبور توسط ارتش متفقین و برقراری یک سرویس ضد جاسوسی نیرومندی که قادر به متوقف ساختن فعالیت‌های عمال آلمان باشد مقدور بود».

پس از هجوم به ایران افکار عمومی جهان سخت برآشفته گشت و جهان آزاد این کار را شدیداً تقبیح و سرزنش کرد. شش روز پس از اشغال، مستر ایدن وزیر خارجه آن وقت

* تقریباً ۳۵ روز قبل از سوم شهریور ۱۳۲۰ این توطئه را آغاز کرده بودند.

انگلستان ناچار شد در شهر کاونتری (Coventry) نطق مفصلی ایراد نماید تا افکار عامه را تسکین دهد. قسمتی از نطق مزبور به شرح زیر است:

«دولت انگلستان حقایق امر را (حضور آلمانها در ایران) چنان که به نظرش رسیده بود به دولت ایران تذکر داد و تقاضا کرد که درباره آن اقدام نماید. بهانه و عذرو گذشتهای ناچیز تنها جوابی بود که ایران به ما داد. برای ما فقط یک راه باقی مانده بود و آن عبارت از این بود که افعی آلمان را قبل از آن که زهر خود را بپاشد بکشیم و از میان ببریم. این کار فعلاً در جریان است. اطمینان دارم که دولت و ملت ایران در قلب خود مسأله ای که محرک ما در این اقدام بوده است درک کرده اند. در نتیجه چنان که مشهود گشته است ایرانیان فقط اسماً مقاومتی ابراز داشتند و آن هم اکنون قطع شده است. آخرین گزارشی که امروز صبح قبل از آن که از وزارت خارجه خارج شوم رسید مشعر بر این بود که مردم ایران در همه نقاط رفتار دوستانه ای با ارتش ما می کنند. ما و دولت شوروی توافق کامل با هم داریم و به زودی دولت ایران از شرایطی که تحمیل خواهیم کرد آگاه خواهد شد. شرایط مزبور اغراق آمیز نبوده و البته جنبه موقت را خواهد داشت. در عین حال لازم است بار دیگر نظر خود را بیان نمایم ما هیچ گونه ادعای ارضی نسبت به ایران نداریم و حتی چشم طمع به یک وجب خاک ایران هم نینداخته ایم. نظر ما و متفق ما که شورویها باشند این نیست که هیچ قسمت از نواحی که ارتش ما اشغال کرده اند ضمیمه خاک خود سازیم. دولتین انگلستان و شوروی به کرات به دولت ایران اطمینان داده اند که عزم راسخ آنها احترام به استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ایران است. ما همین اطمینان را به متفق خود ترکیه و همچنین به کشورهای دیگری که همسایه ایران هستند داده ایم و به عهد خود نیز وفادار خواهیم بود. همین که وضع نظامی اجازه دهد ما ارتش خود را از ایران خارج خواهیم کرد. امید من این است که وقایع درهم و برهم هفته های اخیر منتهی به یک دوستی صمیمانه ای بین ایران و متفقین ما بشود چون آرزوی ما هم همین است. ما می دانیم که ایران سهم بزرگی در فرهنگ و تمدن جهان داشته است و نیز درک می کنیم که یک ایران مستقل و نیرومند عامل مهمی برای استواری وضع خاورمیانه خواهد بود. هدف ما در ایران این است که اشغال آن کشور به جای آن که اشغالی از طرف دشمن باشد تبدیل به همکاری بین دوستان گردد. در این جا سیاست ما کاملاً نقطه مقابل سیاست آلمان است. امروز در ایران کمیابی آذوقه حکمفرماست زیرا در سالهای اخیر ایران مواد غذایی بسیاری به آلمان صادر کرده است. آلمانها ملخهایی هستند که هر جا بروند همه چیز را بلع می کنند. اکنون که ارتش ما به ایران رفته است در عقب آن آذوقه خواهد رفت و این آذوقه

منحصر به ارتش ما نخواهد بود بلکه برای مصرف مردم ایران نیز خواهد بود. ما آنچه مقدور باشد خواهیم کرد که کار بر ایرانیان سهل گردد و امیدوارم در آینده همکاری نزدیکی بین ما برقرار گردد».

اشغال کشور کوچک بیطرف ایران نه تنها احساسات آزاد مردان جهان را برانگیخت و انتقادات آنها را، چنان که از جراید وقت مشهود است، تشدید کرد. بلکه چیزی نگذشت که نگرانیهای هم برای اولیای دورین و مآل اندیش انگلستان فراهم ساخت. دو هفته از هجوم به ایران نگذشته بود که لندن نگران شد و دریافت که اشغال ایران، به نحوی که انجام شده، ممکن است روسها را به طمع اندازد تا پس از جنگ ایران را رها نسازند و درد سر بسیار فراهم کند. این بود که چرچیل و دیگر سیاستمداران خطر را زود درک کرده و شروع به اقداماتی نمودند که اولاً رنگ اشغال ایران را، که تاثیر بسیار بدی در جهان آزاد کرده بود، تبدیل به پیمان اتحاد کنند تا موجب تسکین افکار عامه گردد و ثانیاً عهد و پیمانی در میان بیاورند که روسها را متعهد به خروج از ایران سازند. اقداماتی که در این زمینه صورت گرفت از نوشته های زیر آشکار می گردد.

بیست روز پس از هجوم به ایران چرچیل نخست وزیر انگلیس تلگراف زیر را به استالین می فرستد. تاریخ تلگراف شانزدهم سپتامبر ۱۹۴۱ (۲۵ شهریور ۱۳۲۰) و از صفحه ۴۳۰ جلد سوم «خاطرات چرچیل» نقل شده است:

«من فوق العاده شایقم که اتحاد با ایران را انجام داده و یک ترتیب موثر و صمیمانه ای برای همکاری با قوای شما در ایران بدهم. در ایران علائمی از بی نظمی شدید بین ایلات و در هم ریختن قوای دولت هویدا گشته است. اگر بی نظمی توسعه یابد نتیجه اش این خواهد شد که لشکریهای چندی از ما باید اوقات خود را با سرکوبی این مردم تلف نمایند و آن هم متضمن این خواهد بود که بار زیادی به وسایل ارتباطیه یعنی جاده ها و راه آهن تحمیل شود تا لوازم و مهمات لشکریهای مزبور را تأمین نماید در صورتی که نظر ما این است خطوط ارتباط را باز نگاهداشته و آنها را مرمت کرده و توسعه دهیم تا بتوانیم ملزومات و مهمات را به شما برسانیم. هدف ما باید این باشد که ایرانیان را وادار سازیم یکدیگر را آرام نگاهدارند تا ما بتوانیم عملیات جنگی خود را تعقیب نماییم. نظریات قاطع آن جناب در این باره موجب تسریع امور ما، که به نحو مطلوبی در این جبهه کوچک جریان دارد، خواهد بود».

در تاریخ ۱۲ اکتوبر ۱۹۴۱ (۱۹ مهر ۱۳۲۰) چرچیل تلگراف دیگری به استالین می کند که از صفحه ۴۳۱ جلد سوم کتاب او در زیر نقل شده است:

«تنها علاقه ما در ایران عبارت است از: اول ایجاد مانعی بر علیه پیشرفت آلمانها رو به شرق و دوم ایجاد یک راه مستقیم به دریای خزر برای حمل ملزومات و مهمات چنانچه شما بخواهید پنج یا شش لشکر خود را از ایران خارج کرده و آنها را در جبهه جنگ به کار اندازید ما حاضریم تمام مسؤولیت حفظ انتظامات و تعمیر و توسعه راههای ایران را به عهده گیریم. من از طرف انگلستان عهد می کنم که چه در ایام جنگ و چه بعد از جنگ در صدد تحصیل هیچ گونه مزایایی برای خودمان بر نیایم که به زیان منافع مشروع روسیه باشد. به هر حال برای آن که بی نظمیهای داخلی ایران که موجب انقطاع راه خواه بود توسعه نیابد امضای پیمان سه گانه فوریت دارد. ژنرال ویول (General Wavell) در تاریخ هیجدهم اکتوبر در تفلیس خواهد بود تا با ژنرالهای شما هر مطلبی را که دستور انجام آن داده شود مذاکره نماید. الفاظ کافی برای بیان احساسات ما نسبت به مساعی عظیم و شجاعانه شما نیست. امیدوارم که به زودی بتوانیم با عمل آن را گواهی دهیم».

در تاریخ ۲۶ اکتوبر ۱۹۴۱ (سوم آبان ۱۳۲۰) مستر ایدن وزیر خارجه آن وقت انگلستان در شهر منچستر نطقی ایراد کرد که قسمتی از آن مربوط به ایران بود چنین است:

«به طور کلی هدف ما این است که با کمک امریکا و به وسیله رساندن لوازم و مهمات به روسیه آنچه که در نتیجه اشغال مراکز صنعتی روسیه شوروی از دست رفته است جبران نمایم. این کار نه تنها از لحاظ تهیه لوازم مزبور بلکه از لحاظ حمل آن با کشتی امر بس عظیمی ست که باید انجام گیرد. مشکلات بسیار و کوششی که لازم است فوق العاده می باشد مع هذا ما دشواریها را رفع کرده و از میان خواهیم برد. قضیه ایران از لحاظ ارتباطی که با این کار دارد اهمیت بسیاری پیدا کرده است. اکنون آلمانهایی که در ایران بودند دستگیر شده اند، زنان و کودکانشان به آلمان فرستاده شده و مردانی که مشمول خدمت نظام بوده در توقیف باقی هستند. دولت جدید ایران با ما و با شورویها که متفق ما می باشند صمیمانه همکاری کرده و اجرای یک برنامه مترقی برای اصلاحات داخلی را شروع کرده است. سود برنامه مزبور عاید همه طبقات خواهد شد و به فساد و ستمگریهایی که در سالهای اخیر شایع بوده خاتمه خواهد داد. شاهنشاه کنونی نسبت به اصول دموکراسی تمایل داشته و دولت خود را تشویق به اصلاحات می نماید. ما به دولت ایران پیشنهاد کرده ایم که یک پیمان اتحادی با ما و با دولت روسیه شوروی امضا نماید و دولت مزبور اصول پیشنهادهای ما را پذیرفته است. امیدوارم که به زودی بتوانم انعقاد این پیمان را اعلام نمایم چون که پیمان مزبور موجب ثبات وضع در این ناحیه بوده و برای ما و شورویها حائز نهایت اهمیت است».

چنان که می دانیم پیمان مزبور امضا شد و دولت مرحوم فروغی که آن وقت زمامدار بود مال اندیشی بسیار به خرج داده و با وجود مخالفت‌هایی که از طرف پاره ای ابراز می شد آن را به تصویب مجلس رساند. پیمان مزبور چنان که بعد معلوم گشت سند محکمی برای اخراج ارتش‌های بیگانه شد و آنانی که غرضی ندارند و منافع کشور را در نظر می گیرند باید نسبت به خدمات مرحوم فروغی قدردان و حق شناس باشند.

مع هذا وضع در هم و برهم آن وقت و تسلط ارتش‌های خارجی و اعمال نفوذ بیگانگان مانع از این شد که تمام مواد پیمان اجرا گردد. آنچه که به سود شورویها و انگلیسها در پیمان ذکر شده بود به نحو کاملتری اجرا گشت و موادی که مربوط به منافع ایران بود و مقرر می داشت که دولتین روس و انگلیس «بهترین مساعی خود را به کار برند که حیات اقتصادی ملت ایران را در مقابل تضییقات و اشکالاتی که در نتیجهٔ جنگ حاضر پیش بیاید محفوظ بدارند»، رعایت نگردید.

در آن ایام گروهی از مردم که از رژیم سابق زیان دیده بودند مدعی شدند که سیاست انگلستان مسؤول عملیات و اقدامات رژیم مزبور بوده است و دولت انگلیس برای دفاع و توجیه سیاست خود بیانیه ای در تاریخ چهاردهم آبان ۱۳۲۰ به شکل سخنرانی از رادیوی لندن پخش کرد که متن آن به قرار زیر است:

خطاب به ملت ایران

«کشور ایران را علی الاصول ملت ایران به توسط امنای خود باید اداره کند. بنا بر این لازم است که از سیاست داخلی و خارجی مملکت خود آگاه باشد و ما می دانیم که شما از سیاست دولت انگلیس در ایران به درستی آگاه نیستید و در آن باب اشتباهات دارید به این جهت لازم می دانیم فکر شما را در این خصوص روشن کنیم. بسیار اتفاق می افتد که چیزی از غایت سادگی و روشنی در پردهٔ خفا می ماند، مثلاً طرف بلورین که پر از آب زلال باشد اگر کسی سابقه نداشته باشد گمان می کند خالی ست و آب را به واسطهٔ غایت روشنی نمی بیند. سیاست انگلیس هم در ایران همین حال را دارد و از بس ساده و روشن است کسی به آن پی نمی برد. آن سیاست چیست؟ سیاست انگلیس در ایران مبنی بر دوستی ست. دوستی دو قسم است: دوستی بی غرض و دوستی با غرض. دوستی بی غرض نسبت به ایران از جهت آن است که ملت ایران ملتی ست باستانی که در طی تاریخ طولانی خود آثار مهم و نفیس از علم و حکمت و صنعت و شعر و ادب و فرهنگ و همه لوازم مدنیت برای عالم انسانیت به یادگار گذاشته است. اما این دوستی بی غرض نسبت به ملت ایران

مخصوص دانشمندان است که به احوال ملت ایران و تاریخ آن معرفت دارند. البته بسیاری از انگلیسها هستند که این دوستی بی غرض را نسبت به ایران دارند و یقین داریم که از این فقره بی اطلاع نیستید. اما دوستی دولت انگلیس نسبت به ایران و نسبت به هیچ کشور دیگر دوستی بی غرض نیست و نمی تواند باشد. در سیاست بی غرض نمی توان بود. نهایت این که غرض ممکن است صالح باشد و ممکن است فاسد باشد. سیاست دولت انگلیس نسبت به ایران مبنی بر غرض صالح است. به این معنی که ما مصلحت خود را چنین تشخیص داده ایم که ایران باید مستقل و تمامیت خاکی او محفوظ و نظم و امنیت در آن جا مستقر باشد، چرا که ایران نه فقط دروازه هندوستان است، بلکه دروازه آسیاست و عدم استقلال و بی نظمی و اغتشاش در آن جا برای ما مضر بلکه خطرناک است. این است وجه دوستی ما نسبت به ایران که از روی غرض است. اما غرضی ست صالح و این فقره مبنای سیاست دولت انگلیس است در ایران. بنا بر این دولت انگلیس حتی الامکان از مداخله در کارهای ایران احتراز دارد زیرا گذشته از این که مسلک ما این است که دخالت یک دولت در کار دولت دیگر شایسته نیست چون مخصوصاً سیاست ما مبنی بر استقلال ایران است نمی خواهیم در کارهای ایران دخالت کنیم و علت آن این است که دولت و ملت ایران به خودی خود هر قدر مستقل و مقتدر باشد اقتدارش برای ما مضر نمی تواند باشد. این است خلاصه حقیقت سیاست انگلیس در ایران. اکنون اگر به این حقیقت پی بردید نسبت به عملیات دولت انگلیس در ایران چه در گذشته و چه در حال و چه در آینده به خوبی می توانید نکته سنجی و قضاوت کنید و بر می خورید به این که دولت انگلیس از این سیاست اصلی منحرف نمی شود و در کار ایران مداخله نمی کند مگر به یکی از دو علت. یکی این که مایوس شود از این که دولت ایران بر پای خود بماند دیگر این که منافع حیاتی خود را در ایران به مخاطره ببیند در آن صورت چاره ندارد از این که هردست و پای می تواند بکند و کسی هم حق ندارد که بر او ملامت کند. مثلاً قراردادی که ما در سال ۱۹۰۷ با دولت تزاری روس در سر ایران بستیم و آن را به منطقه های نفوذ تقسیم کردیم از جهت این بود که آن زمان پس از چندین سال مجاهده مایوس شده بودیم از این که دولت ایران بتواند استقلال خود را حفظ کند و می دیدیم که به سرعت زیر دست دولت تزاری می رود. پس به واسطه آن قرارداد خواستیم یک اندازه از تجاوزات روسیه تزاری جلوگیری کنیم. همچنین در زمان جنگ بین الملل ما در کارهای ایران مداخله کردیم چون که به سبب شیطنتهای آلمانها و عثمانیها منافع خودمان را در خطر دیدیم. و نیز در ۱۹۱۹ که قراردادی با ایران بستیم که شما و بسیاری از مردم گمان بردند که ما می خواهیم ایران را تحت

حمایت خود آوریم به سبب آن بود که از مشاهده وقایع چندین ساله مایوس شده بودیم که ایرانیها خودشان بتوانند امور خود را اداره کنند. پس از آن که دیدیم ملت ایران نسبت به آن قرارداد بدبین است و آن را مبنی بر غرض فاسد می داند قرارداد را الغاء کردیم و در عوض از دولت ایران تقویت و مساعدت کردیم که نظم و امنیت و اقتدار را در کشور خود برقرار نماید. تمام تقویت و مساعدت ما از رضاشاه پهلوی سرش این بود و باید انصاف داد که آن پادشاه در چند سال اول زمامداری خود به اصلاح امور کشور پرداخت و اقداماتی که برای ترقی و پیشرفت میهن لازم بود نمود و ما از این راضی بودیم و گمان می کنیم ایرانیهای میهن پرست هم راضی بودند. لکن متأسفانه آن پادشاه به مرور زمان هرچه قدرش بیشتر شد از راه صحیح بیشتر منحرف شد و به کارهای بیقاعده دست برد و ملت ایران ناراضی شد و گمان نکنید ما هم راضی بودیم، اما چه می توانستیم بکنیم؟ دشمنان ما به شما القآت سوء می کردند که رضاشاه را ما اداره می کنیم و هرچه می کند به دستور ماست ولی چنین نبود. او به حرف کسی گوش نمی داد و اگر می خواستیم از عملیات او جلوگیری کنیم می بایست به زور پیش بیایم و در کار مملکت شما مداخله کنیم و این مصلحت نبود و برخلاف سیاست ما بود و تا ممکن بود از این کار خودداری کردیم تا وقتی که باز دیدیم شیطنت آلمان ها و غفلت شاه منافع ما را به خطر می اندازد. این بود که برخلاف میل خودمان از ناچاری این اقدام اخیر را کردیم و می دانید که ما گرفتار چه جنگ هولناکی هستیم که حیات و موجودیت ما را می خواهد از بین ببرد و مجبوریم تا جان داریم بکوشیم و به شما اطمینان می دهیم که به محض این که مخاطره فعلی رفع شد خاک شما را تخلیه کنیم و شما را در امور کشور خودتان آزاد و مختار بگذاریم و دولت شوروی هم که با ما متحد است همین نیت را دارد و از هر حیث به اتفاق و به شراکت یکدیگر کار خواهیم کرد. این بود شمه ای از مناسبات ما با ایران در زمان گذشته و در سخنرانی آینده شمه ای هم از نظریات خود را برای آینده به شما خواهیم گفت».

بیانیه فوق که بی شک در وزارت خارجه انگلستان تنظیم گردیده بود یکی از بهترین و واضح ترین اعترافات است که دولت انگلیس تاکنون درباره سیاست خود نسبت به ایران منتشر کرده است. این بیانیه با بی پروایی تمام می گوید که هرگاه اقتضا نموده و منافع انگلستان ایجاب کرده است با دول دیگر قرارداد بسته و ایران را به مناطق نفوذ تقسیم کرده است. هرگاه انگلستان منافع حیاتی خود را در خطر دیده در امور داخلی ایران دخالت نموده است و هنگامی که صلاح دانسته ارتش خود را به ایران فرستاده و با تجاوز مقاصد

خود را پیروی کرده است. این بیانیه بهترین سندی است که ثابت می کند انگلستان در روابط خود با ایران پایبند به قوانین و سنن بین المللی نبوده و تشخیص خود را ملاک عمل خویش قرار می داده است. هیچ لازم نیست که به تفصیل از این بیانیه انتقادی بشود فقط می گوئیم اگر ایران به جای انگلستان و انگلستان به جای ایران بود و ما چنین سیاستی را تعقیب می کردیم آیا ملت انگلیس آن را مقبول و پسندیده می دانست؟ آیا مندرجات منشور آتلانتیک که سیزده روز قبل از حمله به ایران به امضای رئیس جمهور امریکا و نخست وزیر انگلستان رسید منافعی با سیاستی نبود که در بیانیه فوق ذکر شده است؟ و آیا اظهارات مکرر دولت انگلیس راجع به احترام به استقلال و تمامیت ایران متناقض با آنچه در بیانیه فوق گفته شده است نبود؟ قضاوت این را به خوانندگان واگذار کرده و به تعقیب بقیه مطلب می پردازیم.

اشغال ایران که به پیشنهاد انگلستان صورت گرفته بود چنان موجب اختلال وضع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ایران گشت که هنوز هم اثرات آن باقی ست و ملت ایران از آن رنج می برد. از لحاظ سیاسی و اداری و دستگاه دولت ضعیف گشت. دیسیپلین و نظم ارتش تا مدتی مختل شد. برخی از رؤسای ایلات که محدود و منکوب شده بودند، طغیان کرده و در صدد برآمدند که دوره خان خانی را دوباره تجدید نمایند. طبقه حاکمه که پس از هجوم ارتشهای بیگانه وضع خود را متزلزل می دید و از شورویها هم ترس بسیار داشت تسلیم محض سفارت انگلیس شد و خواسته های آنان را بی چون و چرا می پذیرفت. مأمورین عالیرتبه دولت با مشورت و صلاحدید بیگانگان انتخاب می شدند. نمایندگان مجلس سیزدهم که قبل از شهریور ۱۳۲۰ انتخاب شده بودند و به عبارت صحیح تر منصوب گشته بودند دولتهایی بر سر کار می آوردند که مطلوب بیگانگان باشد.

در آن ایام عزت نفس، غرور ملی، میهن پرستی، حس ملیت، مجاهده برای حفظ منافع کشور جای خود را به تملق و چاپلوسی و تعریف و تمجید از بیگانگان داده بود. به طور کلی بین طبقه حاکمه و انگلیسها تفاهمی حاصل شده بود که طرفین خواسته های یکدیگر را انجام می دادند. بدین معنی که آنچه خارجیان می خواستند و تحت عنوان احتیاجات زمان جنگ طلب می کردند طبقه حاکمه می پذیرفت و انجام می داد و درازای آن بیگانگان به عنوان تقویت حکومت وقت و لزوم حفظ امنیت و انتظامات، طبقه حاکمه را بر مردم مسلط می داشت. طبقه مزبور چنان تسلط کاملی یافت که نظیر آن در ادوار گذشته هم دیده نشده بود و بیدادگری و یغما و چپاول و فساد با شدت زیادی رواج گرفت....

به طور خلاصه نقض بیطرفی ایران موجب اختلال وضع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی

ایران گشت که آثار آن هنوز باقی ست و لطمات آن ادامه دارد و مردم ایران که با صبر و تحمل بسیار دچار محرومیت‌های بسیار شدند صدمات و لطمات وارده را نتیجه مستقیم سیاست بیگانگان به خصوص انگلیسها دانسته و همواره مترصد بودند که به هر نحو ممکن باشد آن را جبران نمایند (ص ۴۶۲-۴۷۱).

سیاست انگلستان پس از جنگ

پس از جنگ و در موقع مقرر انگلیس‌ها و امریکایی‌ها به وعده خود وفا کرده و ایران را تخلیه کردند و هنگامی که روس‌ها از تخلیه ایران خودداری نمودند دولتین انگلیس و امریکا مجاهدت بسیار نمودند که ارتش روس از ایران خارج گردد که شرح آن در فصل دیگر این کتاب* آمده است.

پس از جنگ دوم جهانی سیاست انگلستان در ایران عبارت بود از تردید و فرصت جویی و بی تکلیفی که عاقبت دچار شکست‌ها پی در پی گردید. عوامل اصلی که چنین سیاستی را به وجود آورد یکی استقلال هندوستان و پاکستان بود که تا حدی از علائق انگلستان در این قسمت جهان کاست و دیگری فعالیت روزافزون سیاست امریکا در خاور میانه به خاطر دست اندازی به منافع نفتی آن و مبارزه با کمونیزم برای حفظ و حراست منافع مزبور بود که تا اندازه ای سیاست انگلیس را تحت الشعاع قرار داد. چنان که همه می دانند جنگ دوم جهانی انگلستان را از هر حیث بسی ضعیف کرد و برعکس بر قدرت و نیرومندی امریکا و روسیه شوروی افزود به طوری که نقش قهرمان سیاست جهان را امروز امریکا و روسیه بازی می کنند و انگلستان مقام اولی را که در سیاست جهان داشت از دست داده است. پس از جنگ، انگلستان کوشش بسیار نمود که سیادت خود را در خاور میانه به میزان پیش از جنگ محفوظ دارد. اصرار در نگاهداشتن پایگاه نظامی در کانال سوئز، و پس از اعتراضات شدید مصر، تبدیل آن به پایگاه کنونی قبرس و داشتن پایگاههای هوایی در اردن و عراق و تحمل مخارج گزاف چنین پایگاههایی همه برای این بوده است که سیادت سابق خود را ادامه دهد ولی خواه یا ناخواه ناچار شده است که امریکا را در این سیادت شریک نماید و چون زور و پول امریکا بر انگلیس فزونی دارد به تدریج امریکا در بعضی از قسمتهای خاورمیانه اکنون نقش اول را بازی می کند و از انگلستان جلو افتاده است. برخلاف تصور و توهم بسیاری از بیخبران هیچ گونه تناقض اصولی بین سیاست انگلیس و

امریکا در خاورمیانه نیست زیرا مبنای سیاست هر دو کشور این است که بلامانع حداکثر استفاده را از منابع نفت این نقطه جهان بنمایند و سدی هم در مقابل نفوذ کمونیزم ایجاد نمایند که رخنه‌ای در کشورهای خاورمیانه ننماید و فقط اختلافی که گاه‌گاه بین آنها ظاهر می‌شود بر سر این است که کدام یک نقش مهمتر را در این صحنه بازی نماید.

نکته بسیار مهم که موجب تردید و فرصت‌جویی و حتی عقب‌نشینی سیاست انگلستان در تمام خاورمیانه و به خصوص ایران شده این است که پس از جنگ، انگلستان حاضر نشد و نتوانست احساسات ملی مردم خاورمیانه را به طور شایسته‌ای تشخیص داده و آن را از روی واقع بینی درک نماید و مأمورین آن که عهده‌دار اجرای سیاست آن بودند کسانی بودند که با افکار قرن نوزدهم خو گرفته و از تحولات عظیمی که در خاورمیانه روی داد بیخبر بودند. گواه بارز این ادعا سیاستی بوده است که انگلستان در سالهای اخیر در ایران به کار برد و مختصر توضیحی درباره آن، مطلب را واضح تر می‌سازد.

در شهریور ۱۳۲۰ که ارتشهای روس و انگلیس به ایران تجاوز کرده و آن را اشغال کردند وزیر مختار انگلیس در تهران شخصی بود بنام سرریدر بولارد. این شخص یکی از مأمورین سرویس قونسولی انگلیس بود که قسمت عمده خدمتش را در شرق گذرانده و بعد که ارتقاء رتبه یافته بود وزیر مختار انگلیس در عربستان سعودی شده بود و از آن جا به تهران انتقال پیدا کرد. سرریدر بولارد مردی ست فاضل و نویسنده و خوش قلم و در ادبیات و تاریخ انگلیس وارد، ولی در سیاست پیرو مکتب دیپلوماسی قرن نوزدهم. هر کس با او تماس داشته می‌داند که او دارای حسن نیت بسیار است ولی چون پرورش یافته مکتب قدیم است قضایای سیاسی را با مقیاس قدیم می‌سنجد و توانایی درک تحولات امروز را ندارد. او هواخواه سرسخت دموکراسی و عدالت اجتماعی در کشور خود می‌باشد ولی خاورمیانه و ایران را آماده برای قبول اصول مترقی نمی‌داند و معتقد است که این گونه کشورها تا مدت مدیدی محتاج به سرپرست هستند تا به تدریج در طی قرون آینده خود را حاضر برای قبول دموکراسی نمایند... (ص ۴۷۲-۴۷۳).